

تئوری پردازان انفعال احمد زیدآبادی - فرخ نگهدار

احمد زیدآبادی روزنامه نگار ایرانی در مقاله‌ای در "روز" به درس هایی می پردازد که از تحولات هشت سال گذشته آموخته است. براساس این درس ها خلاصه ایران "بطور گریز ناپذیر" وارد "سیاه چاله" خواهد شد، سیاه چاله‌ای که البته پس از آن "آینده‌ای روشن" در انتظار جامعه ایرانی خواهد بود. نتیجه: آنان که در لحظه کنونی مبارزه می کنند که جلوی ورود جامعه ایران به این "سیاه چاله" را بگیرند مقصرین اصلی هستند که مانع از رسیدن به "آینده روشن" تخیلی پس از آن می شوند. این پوست کنده حرف های زیدآبادی است که مدتهاست پیاپی به شکل های مختلف و توصیه های گوناگون در مقاله های وی و در لفافه بحث های تئوریک و روشنفکرانه عرضه می شود. روایتی دیگری از همین سخنان را می توان هم اکنون بر روی رادیو بی بی سی گوش داد. آنجا که زیدآبادی مدعی می شود که گویا رییس جمهور شدن هاشمی رفسنجانی یا احمدی نژاد تفاوتی برای مردم ایران نخواهد داشت. بنابر استدلال او شاید هم بتوان نتیجه گرفت که احمدی نژاد بر رفسنجانی ترجیح داشته باشد چون ایران را بیشتر وارد "سیاه چاله" می کند و در نتیجه سریع تر به آن "آینده روشن" خیالی خواهیم رسید.

زیدآبادی به شیوه‌ای حیرت آور و در جملاتی که از سراپای آن بی اعتنایی، خونسردی و انفعال در برابر امکان های معینی که در برابر جامعه ماست و خطرات مشخصی که آن را تهدید می کند بیرون می زند می نویسد: "چه معین رئیس جمهور می شد و چه هاشمی رفسنجانی یا احمدی نژاد رئیس جمهور شوند، در اصل ورود به آن سیاه چاله تردید ندارم، اما آنچه در مورد آن تردید دارم، میزان هزینه هایی است که رئیس جمهور شدن هر يك از این افراد به جامعه ایرانی تحمیل خواهد کرد." این تردید درباره معین البته یقین تر است و او از بقیه خطرناک تر بود چرا که در مورد معین "مطمئن بودم که ورودش به کاخ ریاست جمهوری هزینه سنگینی در پی می داشت".

زیدآبادی توضیح نمی دهد: چرا ایران بطور گریزناپذیر باید وارد سیاه چاله شود؟ و چرا پس از این سیاه چاله آینده‌ای روشن خواهیم داشت؟ کدام تحلیل، کدام محاسبه پشتوانه چنین نگرشی است؟

شکل دیگری از همین نگرش انفعالی توسط بخشی دیگر از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور ایران مطرح می شود که مدعی هستند "شرایط" ایران گویا اجازه بازگشت به عقب را نمی دهد و نتیجه می گیرند هرکس رییس جمهور شود تاثیری چندان نخواهد داشت و ناگزیر خواهد بود این شرایط را در نظر بگیرد و در چارچوب آن عمل کند. بنظر آنان این شرایط وزن خود را به هر کس رییس جمهور شود، احمدی نژاد باشد یا رفسنجانی تحمیل خواهد کرد. استدلال‌های اکثر گروه های اپوزیسیون و بویژه مقاله فرخ نگهدار نمونه‌ای از همین استدلال است که بنیادا تفاوتی با دیدگاه‌های زیدآبادی ندارد.

بحث بر سر چیست؟

مسئله در اینجا است که زیدآبادی و نگهدار و کسانی که مانند آن ها می اندیشند و به تئوری پردازان چپ اندیش و رفرمیست اسلامی و غیر اسلامی معروف شده اند، به شکلی جبرگرا "شرایط" و تاریخ را از "مبارزه مردم" جدا می دانند و جدا می کنند. اینکه "شرایط" و اوضاع و احوال جامعه ایران فردا به احمدی نژاد یا هرکس دیگر اجازه خواهد داد یا اجازه نخواهد داد که برنامه های معینی را مثلا در صورت رییس جمهوری پیش برد بستگی به "مبارزه" امروز و فردای مردم دارد. "شرایط" بخودی خود بوجود نیامده اند و بوجود

نخواهند آمد. مردم هستند که شرایط را و تاریخ را می سازند اما نه فقط با مبارزه شان بلکه همچنین با انفعال شان. شرایط امروز نتیجه مبارزه یا انفعال **دیروز** ماست و شرایط فردا نیز نتیجه مبارزه یا انفعال **امروز** ما خواهد بود. آن دستی که توانست احمدی نژاد را به شهرداری تهران برساند و اکنون برای ریاست جمهوری او خیز برداشته است متکی به هیچ جبر تاریخی و هیچ تقدیر ناگزیر نبود، بلکه بهره مند از انفعال دیروز ما بود و اینکه همین دست فردا بتواند برنامه برقراری "دولت اسلامی" را پیاده کند یا نه، به مبارزه یا انفعال امروز ما بستگی دارد. برای اینکه شرایط فردا، تناسب قوای فردا، به احمدی نژاد و حامیان وی اجازه اجرای برنامه های خود را ندهد باید امروز در برابر او ایستاد و مبارزه کرد وگرنه با این تئوری بافی های انفعالی از سرانسیب و "سیاه چاله" ای که به آن وارد شده ایم هیچگاه خلاصی نخواهیم داشت.

یکی دیگر از ویژگی های بینشی که زیدآبادی و بخشی از اپوزیسیون آن را تبلیغ می کنند مخلوط کردن روندهای دراز مدت تاریخی با روندهای کوتاه مدت و مجددا جدا کردن آن از تاثیر عمل و مبارزه مردم است. مانند این ادعا که ما ناگزیر وارد "سیاه چاله" می شویم و پس از آن "آینده ای روشن" در انتظار خواهد بود.

این ادعا در سیر تاریخ به ظاهر دارای حقانیت است. زیرا هر شرایطی در درون خود تضادهایی را بوجود می آورد که بنوبه خود این تضادها راه را برای برون رفت از آن هموار می کنند. در تاریخ نیز در مواردی بسیار خلق ها وارد سیاه چاله هایی شده اند که پس از آن در برخی موارد، البته با پرداخت هزینه ای گزاف، آینده ای دیگر و روشن تر رقم خورده است. اما موارد بسیاری هم داریم که خلق ها وارد سیاه چاله هایی شده اند که دیگر نتوانسته اند از آن خارج شوند. تمدن های عظیمی که در طول تاریخ بوجود آمده و امروز اثری از آنان باقی نمانده بر اثر ورود به مارپیچ یکی از همین سیاه چاله ها و ناتوانی در برون رفت از آن بوده است که به نابودی کشیده شدند. گاه نیز هزینه ای که بابت خروج از این سیاه چاله ها پرداخت شده آنچنان گزاف بوده که هر انسان متعهدی را به لرزه می اندازد. در همین سده معاصر، به قدرت رسیدن هیتلر و ورود مردم آلمان به "سیاه چاله" فاشیسم البته در نهایت با شکست آن پایان یافت و مردم آلمان "آینده ای روشن تر" یافتند اما به چه بهایی برای آنان و برای مردم جهان؟

آنانی که امروز خود را و مردم را برای جلوگیری از ورود به این سیاه چاله ها متشکل می کنند سازندگان آینده ای روشن تر هم خواهند بود نه کسانی که دست های خود را بالا برده اند و اندیشمندانه بنام دیدن دورترین احتمال ها ناتوان از درك نزدیک ترین ضرورت ها هستند.